

نقدی بر مقاله «محسن بن علی علیه السلام»*

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد نجفی یزدی**

چکیده

مقاله «محسن بن علی علیه السلام» که در شماره پیشین مجله طلوع نور به چاپ رسید، تلاش داشت تا تولد این فرزند و شهادت وی را بعد از پیامبر ﷺ مشکوک جلوه دهد. نویسنده در ابتدا، سه قرینه برای ولادت ایشان در زمان پیامبر ﷺ از اهل سنت ذکر می کند که به شدت ضعیف است و نویسنده هم به آن معترف است و سپس برای قول دوم که سقط شدن ایشان بعد از پیامبر ﷺ به وسیله تهاجم مهاجمان بوده است، هشت روایت از معصوم و غیر معصوم ذکر می کند و چون نقل چهارم از کتاب سلیم و نقل پنجم از کتاب اختصاص و نقل ششم و هفتم از کامل الزیارات و نقل هشتم از مفضل بن عمر است، به تضعیف این نقل ها و کتاب ها می پردازد و در نهایت، مسئله را مشکوک می نمایاند.

مقاله حاضر که در نقد مقاله «محسن بن علی علیه السلام» تدوین شده است، سعی دارد ضمن پاسخ گویی به برخی دعاوی مقاله مذکور، با اضافه کردن هفت روایت از معصوم و غیر معصوم و بیان عبارت سی نفر از علمای قرن اول تا دوازدهم و بیان اقوال کسانی از شیعه و اهل سنت که این مسئله را جزء امور مشهور شیعه می دانند، مسئله را امری مسلم و قطعی معرفی کند و شهادت آن بزرگوار را ثابت کند.

واژگان کلیدی: فاطمه، محسن بن علی، قرینه، مشهور، مسقط، اطمینان.

* تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۱۵ تاریخ تأیید: ۸۹/۲/۲۰

** عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه، مجتبع آموزش عالی امام خمینی.

در فصلنامه تخصصی مذاهب و فرق اسلامی (طلوع / شماره ۲۹ / سال ۱۳۸۸)، مقاله‌ای با عنوان «محسن بن علی (ع)» چاپ شده است که در آن، ضمن بررسی زمان ولادت و وفات این فرزند گرامی حضرت علی و فاطمه (ع)، نسبت به علت وفات ایشان و اینکه در اثر هجوم ستمگران به خانه امیر مؤمنان (ع) و ضربه ستمگران به حضرت فاطمه (ع) شهید شده است، ابراز تردید شده است. به این دلیل، لازم دیدم مطالبی را در این مورد بیان کنم:

۱. نویسنده مقاله در مقابل احادیث و روایات تاریخی شیعه، فقط سه امر را به عنوان سه قرینه بر ولادت و وفات جناب محسن در زمان رسول الله (ص) ذکر می‌کند. یکی از آن قرینه‌ها، روایت هانی بن هانی است که محتوای آن این است که هنگام تولد حضرت حسن، پیامبر (ص) پرسید: نامش را چه گذاردید؟ حضرت امیر (ع) فرمود: حرب. پیامبر فرمود: نامش حسن باشد و چون حضرت حسین (ع) متولد شد، پیامبر (ص) فرمود: نام او را چه گذاشتید؟ حضرت امیر (ع) دوباره فرمود: حرب. پیامبر (ص) فرمود: نه، او حسین است و چون سومی متولد شد، پیامبر (ص) پرسید: نامش را چه گذاشتید؟ حضرت امیر (ع) فرمود: حرب. پیامبر فرمود: نه، نامش محسن است و من آنان را به نام‌های پسران هارون، شبر و شبیر و مشبر نامیدم، ولی عجیب آنکه نویسنده که خود وجوهی را برای تضعیف این حدیث اهل سنت ذکر کرده است؛ مثل عدم ذکر آن در منابع شیعه و نبودن نامگذاری جناب محسن بعد از تولد در برخی از طرق حدیث و مخالفت آن با روایت ثقة الاسلام کلینی «سمی رسول الله محسناً قبل ان یولد» و اینکه چگونه ممکن است حضرت علی (ع) بعد از دو بار امتناع پیامبر (ص) از نام حرب، باز نام حرب را پیشنهاد کند، با این همه چگونه این حدیث می‌تواند در مقابل احادیث فراوان دیگری که از شیعه و اهل سنت روایت شده است، قرار گیرد و معارض باشد؟

علاوه بر وجوه مذکور، امور دیگری نیز آن حدیث را تضعیف می‌کند؛ مثل متهم بودن راویان مخالفان در جعل احادیث، برای کاستن فضایل اهل بیت (ع) که نمونه‌های متعددی برای آن وجود دارد و اینکه سند حدیث اهل سنت، در هر حال، ضعیف است.^۱

نکته دیگر، اختلاف شدیدی است که در این روایت وجود دارد؛ به طوری که برخی نام گذارنده را حضرت فاطمه ذکر کرده‌اند،^۲ در برخی اصلاً از فرزند سوم نامی نیست^۳ و اینکه اگر جناب محسن (ع) در زمان پیامبر (ص) متولد شده است، چرا مثل تولد حسنین (ع)، سال ولادت و قابله او و دیگر خصوصیات را که درباره حسنین (ع) ذکر کرده‌اند، در مورد ایشان نگفته‌اند؟

نکته دیگری که حدیث مذکور را تضعیف می‌کند، تعارض روایت مذکور با روایت احمد بن

حنبل در مسند است که می‌گوید: چون حضرت حسن علیه السلام متولد شد، نام او را حمزه نهاد و چون حضرت حسین علیه السلام متولد شد، نام او را جعفر نهاد. سپس به فرمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله، نام آن دو تغییر یافت و آن را حسن و حسین نام نهاد.^۴

علاوه بر همه اینها، در روایات شیعه جریان نامگذاری حضرت حسنین علیه السلام کاملاً متفاوت با این است. در روایتی، امام سجاد علیه السلام فرمود: «لما ولدت فاطمة الحسن قالت لعلیّ سَمّه فقال: ما كنت لاسبق باسمه رسول الله صلی الله علیه و آله فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله ... ثم قال لعلیّ: هل سمّيته فقال ما كنت لاسبق باسمه فقال صلی الله علیه و آله: و ما كنت لاسبق باسمه ربّی عزّوجلّ ...»، تا آنکه خداوند به جبرئیل علیه السلام مأموریت داد تا برای تهنیت بر حضرت نازل شود و فرمود: «قل له: ان علیاً منک بمنزله هارون من موسی فسمّه باسم ابن هارون فهبط جبرئیل فهنّاه من الله عزّوجلّ ثم قال: ان الله تبارک و تعالی یأمرک ان تسمّیه باسم ابن هارون قال و ما کان اسمہ؟ قال: شبّر قال: لسان عربی قال: سَمّه الحسن». در مورد تولد حضرت حسین علیه السلام نیز خداوند همین دستور را داد و حضرتش به دستور حق، حسین نام گرفت.^۵

می‌بینیم که در این حدیث شریف، نه سخنی از نامگذاری به حرب است و نه از تولد و نامگذاری فرزند سوم حضرت و حتی در برخی روایات که سخن از حرب آمده است، به‌عنوان اینکه «دوست داشتم نامش را حرب بگذارم» آمده است، نه نامگذاری به حرب و در آنجا نیز سخنی از ولادت جناب محسن علیه السلام و نامگذاری وی نیست،^۶ هرچند این روایت نیز از نظر مضمون، مورد تأیید نیست؛ زیرا روایت از اسماء بنت عمیس نقل شده است، با آنکه وی هنگام ولادت حضرت حسن علیه السلام (یعنی سال سوم یا چهارم هجری)، در حبشه با جناب جعفر علیه السلام بود و سال هفتم به مدینه آمد.

قرینه دوم که در مقاله برای وفات حضرت محسن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است، روایت اسامه است که خلاصه مضمونش این است:

۷

یکی از دختران حضرت، شخصی را نزد حضرت فرستاد تا به وی خبر دهد
کودکش در حال جان دادن است. حضرت آمد و طفل را در حال جان دادن
دید و در روایت دیگری از ابوهریره تصریح کرده‌اند که پسری از حضرت
فاطمه علیه السلام بیمار شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد او که در حال احتضار بود آمد و
آیاتی را خواند تا آنکه آن پسر جان داد و پیامبر صلی الله علیه و آله گریست.^۷

این دو خبر علاوه بر اینکه با روایات شیعه متعارض است (همچنان که خواهد آمد)، در خبر اول، هرگز به فرزند فاطمه تصریح نشده است، ولی خبر دوم، علاوه بر ضعف سند به جهت

ابوهریره با دیگر گزارش‌های شیعه و برخی از اهل سنت که دلالت بر مرگ جناب محسن علیه السلام در رحم مادر دارد، منطبق نیست؛ مثلاً ابن صباغ مالکی از اهل سنت گوید: مات سقطاً^۸ و هیچ بعید نیست که جمله «ثقل ابن لفاطمه علیه السلام...» که در روایت ابوهریره آمده است، تحریف شده باشد.

به هر حال، حدیثی با این کیفیت مبهم، هرگز قابل استناد نیست، به‌ویژه که راوی آن ابوهریره است که وی نیز قابل اعتماد نیست و عجب از نویسنده مقاله است که به‌رغم اینکه خود ایشان عبارت «مات سقطاً» را از صالحی شامی و ابن صباغ مالکی نقل کرده‌اند و همچنین، عبارت ابن حزم را که گوید «مات صغیراً جداً اثر ولادته»، با این حال در ادامه قرینه دوم در پاسخ به ادعای اتفاق اهل علم به اخبار بر مرده به دنیا آمدن (سقط) محسن علیه السلام پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله، گوید: اتفاق اهل علم به اخبار، بر وفات محسن در کودکی است!! که تداعی کننده زنده متولد شدن ایشان است و گویا مقصود نویسنده از کودک، اعم از قبل از تولد است که اگر چنین باشد، جمله‌ای خواهد بود همراه کننده که جز همراهی با عبارت اهل سنت، توجیهی ندارد.

همان‌طور که در مقاله آمده است، برخی از اهل سنت تعبیری مانند «مات صغیراً» یا «مات طفلاً» دارند که با توجه به روایات شیعه و برخی روایات اهل سنت (که ذکر شد)، باید بر سقط حمل شود، وگرنه سخنی محرف است که احتمالاً برخی از متقدمین از اهل تاریخ آن را ذکر کرده‌اند و دیگران نیز از آنها پیروی کرده‌اند.

در این گونه موارد، وجود تحریف برای تطهیر اسلاف خویش، هرگز بعید نیست [همان‌طور که تاریخ گواهی می‌دهد]؛ همچنان‌که در ماجرای پنج‌شنبه و فرمان حضرت به آوردن قلم و صحیفه رخ داده است.^۹ سیدمرتضی علیه السلام در این باره کلامی دارد؛ وی بعد از آنکه روایت تهدید به سوزاندن خانه امیر مؤمنان و آتش آوردن عمر را نقل می‌کند، گوید: این خبر را شیعه با سندهای بسیار روایت کرده است، ولی جالب آنکه بزرگان محدثین عامه نیز آن را روایت کرده‌اند. البته به گونه‌ای که به کسی برنخورد و گاهی متوجه شده‌اند که در برخی روایاتشان چیزی است که علیه آنهاست؛ به همین دلیل با کنایه نقل کرده‌اند. سپس گوید: «ای اختیار لمن یحرق علیه بابه حتی یبایع».^{۱۰}

نکته دیگر آنکه نویسنده به مسلم بن حجاج در صحیح خود و شوکانی خنبلی در نیل‌الوطار نسبت می‌دهد که ایشان براساس روایت اسامة بن زید، ولادت و وفات جناب محسن علیه السلام را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. در حالی که آنچه خود ایشان از روایت مسلم ذکر کرده‌اند، دلالتی بر نظر مسلم بن حجاج ندارد، بلکه حتی شوکانی دلالت حدیث اسامة را بر این مطلب

انکار کرده است و معتقد است آن فرزند از دنیا رفته در حدیث اسامه، دختر بوده است.

به هر حال، برداشت‌ها و مستندات نویسنده مقاله، نیاز به بررسی بیشتر دارد.

قرینه سوم که در مقاله برای تولد حضرت محسن (ع) در زمان پیامبر (ص) آمده است، سخن ابن‌اثیر در اسدالغابه است که به استناد قرینه اول، حضرت محسن (ع) را جزء صحابه قرار داده است و در عین حال ذکر کرده است که در روایت سالم بن ابی‌الجعد، از حضرت محسن (ع) نامی برده نشده است. این قرینه نیز بعد از ابطال قرینه اول، دیگر وجهی ندارد؛ همچنان‌که نویسنده مقاله نیز متذکر شده است.

۲. نویسنده در مقاله، احادیثی را به‌عنوان قرینه بر رحلت جناب محسن (ع) پس از رسول اکرم (ص) ذکر می‌کند که قرینه اول ایشان چیزی نیست؛ زیرا جملات اهل سنت بر ولادت و وفات جناب محسن (ع) در کودکی را ظاهر در ولادت ایشان پس از رحلت پیامبر (ص) می‌داند که ظهوری ندارد و ما مجموع روایاتی را که در این باره وجود دارد، بیان می‌کنیم و اهل انصاف و دانش را به قضاوت می‌طلبیم تا درباره دلالت و اعتبار آن بر شهادت جناب محسن (ع) بعد از پیامبر (ص) و به‌وسیله تهاجم ستمگران نظر دهند. نخست روایاتی را که در مقاله مورد نقد قرار گرفته است، بررسی می‌کنیم و سپس روایات فراوان دیگری را یادآور می‌شویم.

روایات شهادت جناب محسن از اهل سنت و پیروان اهل بیت (ع)

۱. ابراهیم بن سیار، معروف به نظام (م ۲۳۰) از بزرگان معتزله گوید: «ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى القت الجنين من بطنها و كان يصيح احرقوا دارها بمن فيها و ما كان في الدار غير علي و فاطمة والحسن والحسين؛»^۹ عمر در روز بیعت (با ابوبکر) چنان بر شکم فاطمه زد که بچه در شکم او سقط شد و فریاد می‌زد: خانه فاطمه را با هر که داخل آن است بسوزانید». معلوم است که تا مسئله‌ای با این اهمیت (که هیچ سنی به آن تن نمی‌دهد)، چنان واضح نباشد، کسی مانند نظام - از رؤسای معتزله - تن به اعتراف آن نمی‌دهد، به‌ویژه که حتماً متوجه عوارض این اعتراف نیز بوده است؛ همچنان‌که گفته‌اند او را به همین جهت تکفیر نیز کرده‌اند.

البته ذیل این گفته عمر (یعنی خانه را با هر که در آن است آتش بزنید)، با تعابیری متقارب در کتب متعدد اهل سنت آمده است؛ مثلاً واقدی و ابن‌خیزرانه نقل می‌کنند: «قال زيد بن اسلم كنت ممن حمل الحطب مع عمر الى باب فاطمة حين امتنع علي و اصحابه عن البيعة ان يبائعوا فقال عمر لفاطمة اخرجي من في البيت والا احرقة و من فيه قال و في البيت علي و فاطمه والحسن

والحسین و جماعة من اصحاب النبی ﷺ فقالت فاطمة: تحرق علی ولدی فقال: ایّ والله او لیخرجنّ و لیبايعنّ^{۱۲} و یا ابن قتیبہ در الامامة والسياسة و ابن عبدالبرّ و دیگران روایت کرده‌اند: «ان ابابکر تفقد قوماً تخلّوا عن بيعته عند علیّ فبعث اليهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علیّ فابوا ان یخرجوا فدعا بالخطب و قال والذی نفس عمر بیده لتخرجوا او لاحرقها علی من فیہ فقیل له: یا باحفص ان فیها فاطمة قال: و إن»^{۱۳}.

به این جهت، شاعر ایشان حافظ ابراهیم در دیوان خود با افتخار گوید:

و قوله لعلیّ قالها عمر اکرم بسامعها اکرم بملقیها
احرقت بابک لا ابقى علیک ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها
من کان مثل ابی حفص یفوه به امام فارس عدنان و حامیها^{۱۴}

این روایات و روایات دیگر که اهل سنت نیز روایت کرده‌اند، مؤید آن است که هجوم به خانه و شهادت جناب محسن که در روایات ما و کلمات برخی از اهل سنت آمده است، کاملاً طبیعی است.

۲. رجالیون اهل سنت در شرح حال ابوبکر احمد بن محمد بن السری محدث کوفی (م ۳۵۷)، آورده‌اند: «کان مستقیم الامر عامة دهره ثم فی آخر ایامه کان اکثر ما یقرء علیه المثالب حضرت و رجل یقرء علیه: ان عمر رفس فاطمة حتی اسقطت بمحسن»^{۱۵} یعنی وی همه عمر در راه راست بود تا آنکه در آخر عمر، بیشترین چیزی که برای او خوانده می‌شد، مطاعن (خلفا) بود. من نزد او بودم که مردی برای او چنین می‌خواند: همانا عمر چنان با لگد بر فاطمه زد که محسن را سقط کرد».

۳. ابن ابی الحدید از استادش ابن اسحاق خبر هدر کردن خون هبار بن اسود به وسیله پیامبر ﷺ را به واسطه آنکه زینب دختر حضرت را ترسانده بود، برای ابوجعفر نقیب (از اهل سنت) نقل می‌کند و می‌گوید: «او گفت: اگر پیامبر ﷺ زنده بود، خون کسی را که باعث سقط جنین فاطمه شد، هدر می‌کرد. ابن ابی الحدید گوید: گفتم این خبر را از شما نقل کنم؟ گفت: نه. نه اثبات و نه ردّ آن را از من نقل نکن ...»^{۱۶}.

این موضوع کاملاً نشان‌دهنده آن است که سقط جناب محسن ﷺ در اثر یورش ستمگران به حضرت فاطمه ﷺ بعد از پیامبر ﷺ رخ داده است و چنان بوده است که ابوجعفر نقیب، آن را مبنای مقایسه قرار داده است.

۴. سلیم بن قیس هلالی (م قرن اول)، در کتاب خود که از کهن‌ترین کتاب‌های اسلامی

است، جریان حمله به خانه حضرت و سوزاندن درب آن و سقط شدن جناب محسن را به وسیله حمله مهاجمان ذکر کرده است. وی از سلمان فارسی نقل می‌کند: «وقتی عمر به قنقد (که مردی سنگدل و از قبیله بنی عدی - هم‌طایفه عمر - بود) پیشنهاد کرد، فرستاده شود و ابوبکر، قنقد را با عده‌ای فرستاد، ولی حضرت به آنها اجازه ورود نداد، یاران قنقد برگشتند و عمر به آنها گفت: اگر اجازه نداد، بی‌اجازه داخل شوید، ولی حضرت فاطمه فرمود: نمی‌گذارم بی‌اجازه وارد خانه من شوید. آنها برگشتند، ولی قنقد ماند. عمر عصبانی شد و گفت ما را با زن‌ها چه کار؟ و دستور داد تا هیزم فراهم کردند و اطراف خانه علی قرار دادند ... عمر به حضرت فاطمه گفت: در را باز کن و گرنه خانه را بر شما آتش می‌زنم. حضرت فرمود: ای عمر! آیا از خدا نمی‌ترسی که به خانه‌ام هجوم می‌بری؟ عمر آتش طلبید و درب را آتش زد. حضرت فاطمه جلو آمد و فریاد زد «یا رسول‌الله». عمر با شمشیری که در غلاف بود بر پهلوی او زد و او فریاد زد «یا ابتاه»، ولی او با تازیانه بر بازوی حضرت زد ...». در ادامه روایت دارد، وقتی حضرت علی را به زور می‌بردند، قنقد حضرت را میان درب فشار داد و دنده حضرت شکست و جنین خود را ساقط کرد: «فالجأ بها قنقد الی عضادة بیتها و دفعها فکسر ضلعاً من جنبها فالقت جنینها». نویسنده مقاله - با کمال تأسف - کوشیده است تا ضمن مبهم جلوه دادن کتاب سلیم، روایت مذکور را تضعیف کند. بنابراین، می‌گوید: ملاحظه می‌شود که تا ده قرن (هزار سال) بعد از سلیم، فقط یک نفر^{۱۷} این خبر را نقل کرده است و در فاصله قرن یازدهم تا چهاردهم، دو نفر - بحرانی و مجلسی که معاصر بودند - آن را نقل کرده‌اند و از قرن چهاردهم به بعد، فراوان نقل و نشر شده است. بنده نمی‌دانم آیا انتظار نویسنده این بوده است که مسئله‌ای با این حساسیت که نقل و نشر آن باعث بسیاری از مشکلات برای موافق و مخالف می‌شود، به صورت فراوان در کتاب‌ها نقل شود؟

هرگز انتظار نقل کامل این وقایع در کتاب‌های اهل سنت - که گروه مسلط بر تاریخ و مانند آن بوده‌اند - نمی‌رود و اگر امثال نظام نیز به این مسائل اعتراف کردند، تا مرز تکفیر پیشرفته‌اند.^{۱۸} علاوه بر آن، جو حاکم ستمگران بر جامعه اسلامی و رعب و وحشتی که بر جامعه آن روز به‌ویژه دوران اموی مسلط بود که حتی تا اواخر قرن اول از نگاشتن سنت پیامبر منع می‌شدند، هرگز اجازه نشر این حوادث را نمی‌داد و رفته رفته به صورت مطالب ناچیز و سپس مشکوک و سرانجام خلاف واقع درآمد؛ هم‌چنان که بسیاری از مطاعن دشمنان اهل بیت و فضایل خاندان عصمت نیز نزد اهل سنت چنین شد.

البته شیعه، به دلیل فشارهای مضاعفی که بر وی می‌شد و تا قرن‌ها در فکر حفظ موجودیت خویش بود، تا چه رسد به نشر این حقایق، هرگز نباید توقع نشر این مطالب را از ایشان داشت و آنچه هم‌اکنون به دست ما رسیده است، با وجود آن تقیّه شدید، خود شبیه معجزه است. به هر حال، عوامل متعددی مانع دسترسی شیعیان و یا انتشار مطالب خلاف تقیه بوده است. با این حال، چگونه انتظار می‌رود این‌گونه مطالب در کتاب‌های دانشمندان شیعه که در طول تاریخ تحت فشار حکومت مخالفان بوده‌اند، درج شود، وقتی دوست و دشمن از گفتن و نشر آن ابا دارند.

البته نشر این مطالب، از قرن یازدهم تاکنون، به دلیل تشکیل حکومت شیعیان و استقلالی است که برای آنها پیدا شد صورت گرفت تا بتوانند حقایق مکتوم و اسرار آل محمد (ع) را منتشر سازند. آیا برای صحت این‌گونه مطالب، کافی نیست که مثل نظام که شخصیت ممتاز معتزلی است، چنان مسئله در نظر او قطعی بوده است که با وجود همه خطرهای دینی و اجتماعی، به صراحت اعلام می‌دارد که خلیفه دوم در اثر لگد بر شکم دختر پیامبر (ع)، جنین او را ساقط کرد. علاوه بر این، مضمون این خبر یعنی زدن و سوزاندن و کشتن جنین حضرت فاطمه (ع) در روایات دیگر شیعه و اهل سنت، تا قرن سیزدهم آمده است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

سیر روایات و کلمات اعلام مسلمین از شیعه و اهل سنت (از قرن اول تا سیزدهم) در شهادت جناب محسن بن علی (ع)

- سلیم بن قیس (م حدود ۷۶)، در کتاب خود که جریان شهادت حضرت زهرا و جنایات وارده بر حضرت را بازگو می‌کند، گوید: «فألجأها الی عضادة باب بیتها فکسر ضلعها فالتقت جنیناً من بطنها فلم تزل صاحبة فراش حتی ماتت صلی الله علیها من ذلک شهيدة؛ قنفذ به فرمان عمر، حضرت فاطمه را در گوشه درب خانه‌اش فشار داد و پهلوی او شکست و طفلی را که در رحم داشت، بینداخت و همواره بستری بود تا آنکه در اثر آن به شهادت رسید».

- ابراهیم بن سیار «معروف به نظام» (م ۲۳۰) از بزرگان معتزله، گوید: «ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتی القت الجنین من بطنها؛ عمر در روز بیعت (با ابوبکر)، چنان بر شکم فاطمه زد که طفل خود را از شکم انداخت».

- ابن قتیبة دینوری (م ۲۷۶)، گوید: «ان محسناً فسد من زخم قنفذ العدوی؛ همانا محسن در اثر فشار قنفذ از قبیله عدی از بین رفت».^{۱۹}

- حسین بن حمدانی خصیبی (م ۳۳۴)، گوید: «رکُلُ عمر الباب برجله حتی اصاب بطنها و هی حامله بمحسن لسته اشهر و اسقاطها ...؛ (از مصائب وارده بر حضرت فاطمه (ع)، کوبیدن عمر درب را با لگد بود که به شکم او برخورد کرد و فرزند شش ماهه‌ای که در شکم داشت ساقط شد».^{۲۰}

- علی بن حسین مسعودی «مورخ نامدار» (م ۳۴۶)، می‌نویسد: «فہجموا علیہ و احرقوا بابہ و استخرجوه منه کرہا و ضغطوا سیدۃ النساء بالباب حتی اسقطت محسنًا؛^{۲۱} به خانه حضرت علی (ع) یورش بردند، درب خانه‌اش را به آتش کشیدند و او را با زور خارج کردند و سرور زنان را با در، چنان فشار دادند که محسن را سقط کرد».

- مقدسی (م ۳۵۵)، می‌نویسد: «و ولدت محسنا و هو الذی تزعم الشیعة انها سقطت من ضربۃ عمر؛^{۲۲} (فاطمه (ع)) محسن را به دنیا آورد و او همان است که شیعه می‌پندارد در اثر ضربه عمر سقط شد».

- احمد بن محمد بن السری محدث کوفی (م ۳۵۷): «قال الراوی: حضرتہ و رجل یقرء علیہ: ان عمر رفس فاطمة حتی اسقطت بمحسن؛ راوی گوید: نزد او بودم که مردی نزد او چنین می‌خواند: همانا! عمر با لگد بر فاطمه زد، به گونه‌ای که محسن را بینداخت».^{۲۳}

- جعفر بن محمد بن قولویه (متوفی ۳۶۷)، حدیثی را نقل می‌کند که می‌فرماید: «و تطرح ما فی بطنها من الضرب و تموت من ذلک الضرب؛ حضرت فاطمه در اثر ضربه، بچۀ درون شکم را می‌اندازد و خود نیز در اثر آن ضربه جان می‌دهد»^{۲۴} و در ادامه آن حدیث آمده است: «و اول من یحکم فیہم محسن بن علی و فی قاتله ثم فی قنفذ ...؛ اولین کسی که درباره او داروی می‌شود، محسن بن علی است و قاتل او و سپس قنفذ».^{۲۵}

- شیخ صدوق (ع) (م ۳۸۱)، از برخی از مشایخ خود نقل می‌کند: «(محسن بن علی (ع)) هو السقط الذی الفته فاطمه لما ضغطت بین البابین؛ او همان جنین ساقط شده‌ای است که فاطمه چون میان دو درب، مورد فشار قرار گرفت، او را انداخت».^{۲۶}

- ابوالحسن الملطی (م ۳۷۷)، از فردی به نام هشام نقل می‌کند: «... ان ابابکر مرّ بفاطمة فرفس فی بطنها فاسقطت و کان سبب علّتها و وفاتها؛ ابابکر از کنار فاطمه گذشت و با لگد بر شکم او کوفت، به گونه‌ای که بچۀ خود را ساقط کرد و همین، علت بیماری و وفات او شد».^{۲۷}

- محمد بن جریر طبری شیعی (م قرن چهارم)، گوید: «و کان سبب وفاتها ان قنفذاً مولی عمر لکرها بنعل السیف بامرہ فاسقطت محسنًا و مرضت من ذلک مرضاً شدیداً؛ علت وفات

فاطمه علیها السلام آن بود که قنفذ - غلام یا هم‌قبیلۀ عُمر - با دستۀ شمشیر، به دستور عمر، بر فاطمه کوبید و او (محسن) را سقط کرد و حضرتش به شدت بیمار گشت.^{۲۸}

- یکی از قدمای شیعه: «شهیدۀ اذ ضربوا باب دارها علی بطنها حتی هلك ابنها الجنین الَّذی سماه رسول الله المحسن؛ فاطمه شهید گشت؛ زیرا درب خانه را بر شکم او زدند و طفلی که در شکم داشت، جان داد؛ همان که پیامبر صلی الله علیه و آله نامش را محسن نهاده بود».^{۲۹}

- شیخ مفید رحمته الله (م ۴۱۳): «فرفسها برجله و كانت حاملة بابن اسمه المحسن فاسقطت المحسن من بطنها؛ عُمر با لگد بر فاطمه زد و او که به پسری حامله بود که نامش محسن بود، او را بینداخت».^{۳۰}

- ابوالحسن العمری النسابة (زنده در ۴۲۵): «و قد روت الشيعة خبر المحسن والرقة؛ شيعة روایت محسن و لگد را روایت کرده است».^{۳۱}

- شیخ طوسی رحمته الله (م ۴۶۰): «المشهور الذي لاخلاف فيه بين الشيعة ان عُمر ضرب علی بطنها - صلوات الله علیها - حتی اسقطت نسمة السقط محسناً والرواية بذلك مشهورة عندهم؛ خبر مشهوری که نزد شیعه در آن خلاف نیست، این است که عُمر چنان بر شکم حضرت فاطمه - که درود خدا بر او باد - زد که فرزندش محسن را ساقط کرد. این خبر نزد شیعه مشهور است».^{۳۲}

- مقاتل بن عطية (م ۵۰۵): «عصر عُمر فاطمة خلف الباب حتی اسقطت جنینها و نبت مسمارالباب فی صدرها و سقطت مریضة حتی ماتت؛ عُمر از پشت درب، چنان فاطمه را فشار داد که طفلی را که در رحم داشت، ساقط کرد و میخ درب، در سینه‌اش فرو رفت و با حال بیماری افتاد تا از دنیا رفت».^{۳۳}

- شیخ طبرسی (م ۵۴۸): خبر سلیم را که در شماره یک ذکر شد، آورده است.^{۳۴}

- شیخ طبرسی (م ۵۴۸)، گوید: «و ولد ذکر قد اسقطته فاطمة بعدالنبي علیهالتحية والسلام و قد كان رسول الله صلی الله علیه و آله سمّاه و هو حمل محسنًا؛ حضرت علی علیه السلام پسری داشت که حضرت فاطمه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله او را ساقط کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که او در شکم مادر بود، نامش را محسن نهاده بود».^{۳۵}

- ابن شهر آشوب رحمته الله (م ۵۸۸): همان عبارت ابن قتیبه را از *المعارف* که در شماره ۳ ذکر کردیم، آورده است.^{۳۶}

- ابن ابی الحديد معتزلی (م ۶۵۶)، ضمن جریانی از استادش ابوجعفر نقیب، نقل می‌کند که گفت: «لو كان - صلی الله علیه و آله - حیًا لاباح دم من روع فاطمة حتی التقت ذا بطنها؛

اگر پیامبر ﷺ زنده بود، حتماً خون کسی که فاطمه را ترساند تا فرزند در شکمش را انداخت، مباح می‌کرد.^{۳۷}

– شرف‌الدین شافعی عمر بن شجاع‌الدین (م ۶۶۸) گوید: «و محسن درج صغیراً لوفسه و قیل لرد الباب علی صدرها و ذلک مشهور؛ (فرزند دیگر علی بن ابی‌طالب) محسن است که در کودکی از دنیا رفت و در اثر لگد و گفته شده است که علت مرگ او فشار درب بر سینه مادرش بود و این مشهور است.»^{۳۸}

– علامه حلی (م ۷۳۶) گوید: «و ضربت فاطمة و القت جنیناً اسمه محسن؛ حضرت فاطمه را زدند و جنین خود را که نامش محسن بود، انداخت.»^{۳۹}

– ابومحمد دیلمی حسن بن ابی‌الحسن (م قرن هشتم)، روایتی را از پیامبر ﷺ نقل کرده است که حضرت در ضمن آن فرمود: «و منعت ارثها و کسر جنبها و اسقطت جنینها؛ (گویا دخترم را می‌بینم) که از ارث محروم شده و پهلویش شکسته و جنین خود را انداخته است.»^{۴۰}

– سید بن طاووس (م ۶۶۴)، در ضمن نقل زیارتنامه حضرت فاطمه ﷺ آورده است: «وصل علی‌البطل الطاهرة ... المقتول ولدها فاطمة بنت رسول الله ﷺ؛ خدایا! درود فرست بر بانوی پاکیزه ... همو که فرزندش کشته شد، فاطمه دختر رسول الله ﷺ.»^{۴۱}

– ابن‌الصباغ المالکی (م ۸۵۵) گوید: «و ذکرُوا ان فیهم محسناً شقیقاً للحسن والحسین ذکرته الشیعة و ان کان سقطاً؛ در میان فرزندان حضرت علی ﷺ، از فرزندی در کنار حسن و حسین ﷺ یاد کرده‌اند. این خبر را شیعه ذکر کرده و گفته است که او سقط شده است.»^{۴۲}

– علی بن یونس عاملی (م ۸۷۷) گوید: «و اشتهر فی الشیعة انه حصر فاطمة ﷺ حتی اسقطت محسناً؛ در میان شیعه مشهور است که حضرت فاطمه ﷺ تحت فشار قرار گرفت تا آنکه محسن را سقط کرد.»^{۴۳}

– حسن بن سلیمان حلی (م قرن نهم): روایت دیلمی را که در شماره ۲۳ ذکر کردیم، نقل کرده است.^{۴۴}

– شرف‌الدین حسینی (م ۹۶۵): روایت کامل الزیارات «اول من یحکم فیهم محسن بن علی ...» را که در شماره ۸ ذکر کردیم، آورده است.^{۴۵}

– مجلسی اول «محمدتقی» (م ۱۰۷۰)، گوید: «و شهادتها کانت من ضرب عُمر الباب علی بطنها والحکایة مشهورة عند العامة والخاصة ... و سقط بالضرب غلام (جنین ظ) کان اسمه محسناً؛ شهادت حضرت فاطمه ﷺ به دلیل ضربه عُمر، با درب بر شکم حضرت بود ... این جریان نزد عامه

و خاصه مشهور است و پسری که نامش محسن بود، در اثر این ضربه سقط شد.^{۴۶}

- علامه مجلسی «محمدباقر» (م ۱۱۱۰)، گوید: «و هو - خبر الشهادة - من المتواترات و كان سبب ذلك ... ف ضرب قنفذ غلام عمر الباب علی بطن فاطمة فکسر جنبها و اسقطت لذلك جنیناً کان رسول الله ﷺ سمّاه محسنًا؛ خبر شهادت حضرت فاطمه از متواترات است و سبب آن، این بود ... قنفذ غلام عمر، درب را بر شکم فاطمه زد. پهلویش شکست و طفلی را که در رحم داشت و پیامبر ﷺ او را محسن نامیده بود، انداخت.»^{۴۷}

- مرتضی زبیدی (م ۱۲۰۵)، در کتاب لغت خود گوید: «المحسن بتشديد السین، ذهب اکثر الامامیه من انه كان حملاً فاسقطته فاطمة الزهراء، لسته اشهر و ذلك بعد وفاة النبی ﷺ؛ اکثر امامیه معتقدند که محسن - با تشدید سین - که فاطمه زهرا، شش ماهه به او حامله بود و بعد از وفات پیامبر ﷺ او را انداخت.»^{۴۸}

اما مسئله اعتبار کتاب سلیم بن قیس، مسئله‌ای است که در جای خود، مورد دقت قرار گرفته است و آرای گوناگونی در آن ابراز شده است؛ مثلاً علامه مجلسی در باره این کتاب می‌گوید: این کتاب در نهایت اشتهاست و عده‌ای در آن طعن زده‌اند، ولی حق آن است که از اصول معتبره است.^{۴۹} به هر حال، هرگز از نظر اعتبار، کمتر از کتاب‌های تاریخی اهل سنت که نوعاً مرسل و یا با اسناد مجهول است، نیست. گذشته از آنکه مرحوم طبرسی که حدیث مذکور را در احتجاج ذکر کرده است، در مقدمه کتاب، همه احادیث کتاب را معتبر معرفی کرده است، جز آنچه از تفسیر منسوب به حضرت عسکری ﷺ است که آن را مانند احادیث دیگر ندانسته است و این مسئله، کتاب احتجاج و سلیم را نیز به شدت تقویت می‌کند.

۵. در کتاب اختصاص که به شیخ مفید (م ۴۱۳) منسوب است، در خبری از امام صادق (ع)، آمده است که حضرت فاطمه (ع) پس از آنکه ابوبکر فدک را از حضرت گرفت، از مهاجر و انصار تقاضای کمک کرد تا چهل روز، ولی کسی پاسخ نداد تا آنکه با ابوبکر به تنهایی صحبت کرد و او نامه‌ای نوشت مبنی بر بازگرداندن فدک به حضرت فاطمه (ع). در میان راه، عمر با حضرت روبه‌رو شد و از حضرت خواست تا نامه را به او دهد، ولی حضرت فاطمه (ع) امتناع کرد: «فرسها برجله و کانت حاملة باین اسمہ المحسن فاسقطت المحسن من بطنها ثم لطمها فکأنی انظر الی قرط فی اذنہا حین نفقت ثم اخذ الکتاب فخرقه؛ یعنی عمر با لگد بر حضرت زد و او که به پسری به نام محسن باردار بود، فرزندش را سقط کرد. سپس عمر به حضرت چنان سیلی زد که گویا می‌بینیم گوشواره حضرت را که متلاشی شده است. آنگاه نامه را گرفت و پاره کرد و حضرت ۷۵ روز بیمار بود و در

اثر آن ضربهٔ عُمر از دنیا رفت».

نویسندهٔ مقاله برای تضعیف این حدیث، علاوه بر مبهم نشان دادن اعتبار کتاب *اختصاص* از نظر نسبت به شیخ مفید^۴، به تعارض‌های محتوایی این روایت با روایت کتاب سلیم می‌پردازد که حاصلش آن است که خبر سلیم، جریان سقط محسن^۵ و حملهٔ یاران خلیفه را در نخستین روزهای پس از رحلت رسول‌الله^ﷺ می‌شمارد، ولی خبر اختصاص آن جنایت را بعد از احتجاج، مکرر حضرت با ابوبکر در امر فدک و بعد از چهل شب رفتن به در خانهٔ انصار برای یاری خواستن از آنها می‌داند و همچنین، اگر حضرت بر اثر شکستگی پهلوی و سقط جنین، از منزل بیرون نرفته است (همچنان که در روایت سلیم است)، توانایی رفتن نزد ابوبکر را نیز نداشته است. از این مهم‌تر آنکه جریان سقط جنین، یک‌بار اتفاق افتاده است که در نتیجه، حداکثر باید یکی از دو خبر، قابل پذیرش باشد.

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: اختلاف در جزئیات یک حادثهٔ تاریخی، مسئله‌ای است که هر متبعی به آسانی بر آن واقف می‌شود و در سراسر وقایع تاریخی به‌صورت انبوه مشاهده می‌شود و هرگز این اختلاف به‌معنای انکار اصل ماجرا نیست. جریان حمله و سقط، هر موقع که باشد، اصل آن به‌دلیل اختلاف در جزئیات نباید مورد تردید قرار گیرد و به‌عبارت دیگر، همان نتیجهٔ اخیری که در کلام ایشان آمده است (یعنی پذیرش حداکثر یکی از دو خبر) در جزئیات کافی است و اصل ظلم‌ها که منجر به سقط جنین و شهادت حضرت شد و مورد اتفاق دو خبر است، قابل پذیرش است.

ثانیاً: در روایت سلیم نیز سخن از وقوع آن جنایات در نخستین روزهای پس از رحلت رسول‌الله^ﷺ نیست. در روایت سلیم آمده است: حضرت امیر[ؓ] پس از آنکه حاکمان وقت، خلافت را ربودند، ایشان با فاطمه[ؓ] و حسن و حسین[ؓ] شبانه به سراغ تک‌تک مهاجر و انصار رفت و آنها را به نصرت خویش و حق خود فراخواند، ولی جز چهار نفر کسی پاسخ نداد. سپس حضرت خانه‌نشین شد و به جمع قرآن مشغول گشت و به پیام ابوبکر نیز پاسخ نداد تا آنکه روزهایی گذشت و حضرت قرآن را جمع کرد و به مسجد آورد. قرآنی با تأویل و تنزیل و ناسخ و منسوخ، ولی عُمر گفت: ما از این قرآن بی‌نیازیم و نزد خودمان هست. سپس حضرت به خانه آمد و ابوبکر از او خواست تا بیعت کند، ولی حضرت پاسخ نداد تا آنکه شب، با حضرت فاطمه[ؓ] و دو فرزندش نزد همهٔ اصحاب رسول‌الله^ﷺ برای یاری رفت و غیر از چهار نفر کسی پاسخ نداد و سپس جریان حمله به خانه و زدن حضرت فاطمه و سقط جنین ایشان را ذکر می‌کند.^{۵۰}

بنابراین، مشاهده می‌کنیم که جریان حمله به خانه و فجایع انجام شده، طبق این نقل نیز هرگز در روزهای نخستین رحلت پیامبر ﷺ نبوده است. آری! در روایت سلیم، به چهل شب یا صبح تصریح نشده است، ولی قابل جمع است.

البته روایت *اختصاص* از جهت مسئله نامۀ فدک و وقوع آن فجایع بعد از آن، با روایت سلیم که حوادث را در اثر حمله به خانه حضرت می‌شمرد ناسازگار است، ولی این‌گونه اختلافات در وقایع تاریخی، امری تازه و عجیب نیست و هرگز به اصل مسئله لطمه نمی‌زند؛ همچنان‌که در روایات فقهی نیز شاهد آن هستیم.

و اما این مطلب که فاطمه ﷺ به علی ﷺ گفت: یا شما متعهد وصیت من باش یا به پسر زبیر وصیت می‌کنم ... و حضرت فرمود: من ضامن هستم، در حالی که ابن‌زبیر در آن وقت ده ساله بود و افرادی مثل پدرش و دیگران از بنی‌هاشم بودند، هرچند بعید است، ولی احتمال تصحیف در مسئله می‌رود به اینکه در اصل زبیر بوده، ولی به ابن‌زبیر تصحیف شده است و اهل تحقیق در رجال احادیث می‌دانند که امثال این‌گونه اشتباهات در اسناد احادیث یا در متن آن فراوان رخ داده است و نمی‌تواند دلیل بر بطلان اصل مسئله باشد.

بنابراین، اعتبار کتاب اختصاص، هرچند مورد کلام قرار گرفته است، ولی بزرگانی مثل علامۀ مجلسی^{۵۱} به صحت آن معترف‌اند (مثل کتاب سلیم بن قیس) و این برای تأیید تاریخی کافی است، به‌ویژه که هرچه باشد تألیف قدماست و تفصیل مسئله در این مجال مختصر مقدور نیست.

۶. در روایت *کامل‌الزیارات* تألیف عالم جلیل‌القدر جعفر بن محمد ابن‌قولویه (م ۳۶۷) با سند از امام صادق ﷺ از پیامبر ﷺ آمده است که به حضرت در معراج گفته شد: «و ولی ابنتک فتظلم و تحرم و یؤخذ حقها غصباً الذی تجعله لها و تضرب و هی حامل و... تطرح ما فی بطنها من الضرب و تموت من ذلک الضرب».^{۵۲}

۷. در ادامۀ حدیث قبل آمده است: «اول من یحکم فیه محسن بن علی ﷺ فی قاتله ثم فی قنفذ فیؤتیان هو و صاحبه فیضربان بسیاط من نار...».^{۵۳}

شگفت آنکه نویسنده که گویا اصرار بر تضعیف روایت دارد، گوید: نکته قابل تأمل اینکه متن روایت معراج نقل شده در *کامل‌الزیارات* را دیگر علمای شیعه معاصر او و حتی غیرمعاصران تا حدود شش قرن بعد یعنی تا قرن دهم هجری، در آثار خود نیاورده‌اند. سپس به سند روایت می‌پردازد و می‌گوید: درباره میزان اعتبار روایات *کامل‌الزیارات* سخن موافق و مخالف زیاد است، کوتاه سخن آنکه مرحوم آیت‌الله خویی اکثر راویان این خبر را ضعیف دانسته است.

در پاسخ می‌گوییم: ولی اینکه دیگر علمای شیعه تا شش قرن کسی نقل نکرده است، دلیل ضعف روایت نیست، بلکه به دلیل نامناسب بودن شرایط است (همچنان که قبلاً گذشت)؛ زیرا محل مناسب برای این گونه روایات، کتب مطاعن است، نه کتاب‌های تاریخی، فقهی، تفسیری و... و نفس ذکر مطاعن با وجود نامتناسب بودن شرایط، کافی است که ذکر آن را محدود کند و به همان کتاب کامل‌الزیارات اکتفا کنند.

اینکه گفته است: «در مورد اعتبار روایات کامل‌الزیارات، سخن موافق و مخالف زیاد است»، سخنی ناصواب و دور از انصاف است؛ زیرا کتاب کامل‌الزیارات از معتبرترین کتاب‌های شیعه است که هیچ‌کس در اعتبار کتاب و مؤلف آن، کوچک‌ترین تردیدی به خود راه نداده است. به گونه‌ای که برخی تمام راویان آن را به دلیل سخنی که در مقدمه آورده است، ثقه می‌دانند - مگر آنکه معارض باشد - و این نکته در کمتر کتابی یافت می‌شود، به طوری که حتی کسانی که اصول اربعه شیعه را به این گونه معتبر نمی‌دانند، نسبت به این کتاب چنین نظری داشته‌اند؛ همانند آیت‌الله خویی^{۵۳} در معجم رجال‌الحديث [هرچند اخیراً از این رأی عدول فرموده‌اند].

به هر حال، روایات کامل‌الزیارات مثل دیگر روایات کتب معتبره است و اگر برخی اسناد آن از نظر رجال، کامل نباشد، به معنای باطل بودن آن روایات نیست، به ویژه در مسائل تاریخی که شاید همانند کتاب کامل‌الزیارات، کمتر کتابی را از نظر اعتبار در تاریخ می‌توان یافت.

۸. خبری است از مفضل بن عمر از امام صادق^ع که در ضمن آن، امام صادق^ع به ظلم‌های آن دو نفر اشاره می‌کند و می‌فرماید: «و اشعال النار علی باب امیرالمؤمنین و فاطمة والحسن والحسین^ع لا حراقهم بها و ضرب ید الصدیقة الکبری فاطمة بالسوط و رفس بطنها و اسقاطها محسناً...»^{۵۴}.

در ادامه همان روایت، دوباره آمده است: «و ضرب عمر لها بالسوط علی عضدها حتی صار کالدملج الاسود و رکل الباب برجله حتی اصاب بطنها و هی حامله بالمحسن ستة اشهر و اسقاطها اياه»^{۵۵}.

نویسنده مقاله گوید: این خبر را مجلسی (م ۱۱۱۱) در بحارالانوار با لفظ «و روی فی بعض مؤلفات اصحابنا» آورده است ... که گویای عدم اعتبار آن و نیز عدم اعتبار منبع آن نزد اوست، ولی لفظ «رُوی»، دلالت بر عدم اعتبار روایت و منبع آن ندارد، بلکه علامه مجلسی^ع نخواسته یا نتوانسته است نام کتاب و مؤلف را ذکر کند. بنابراین، با تعبیر رُوی گفته است، وگرنه چه بسا روایات مسند که از نظر متن یا سند ضعیف باشد.

به طور کلی، وقتی روایتی مرسل نقل شود، اعتبار فقهی ندارد، ولی به معنای باطل بودن روایت و عدم صحت استناد به آن برای تأیید نیست، و گرنه بیشتر روایات تاریخی به دلیل مرسل بودن روایات آن، غیرقابل استناد خواهد بود. سپس نویسنده مقاله گوید: محقق این جلد از بحارالانوار در پاورقی همان صفحه، ضمن پاسخ گویی به تضعیف مفضل بن عمر، به کذب بودن این خبر و ساخته شدن آن از سوی ابن فرات و یا نمیری تصریح کرده است.

در پاسخ می گوییم:

اولاً: تضعیف یک محقق، معیار صحت و سقم یک خبر نیست، بلکه یک محقق باید به ادله توجه کند.

ثانیاً: جناب بهبودی محقق آن جلد از بحارالانوار، در پاورقی به تکذیب حدیث نپرداخته است، بلکه مدعی است که عمر بن فرات کاتب بغدادی احادیث صحیح و حسن و ضعیف و مجهول را می گرفته و بر آن می افزوده است و میان مضامین آن جمع کرده است و می فرماید: به جلد ۵۲، باب ۲۳ و ۲۴ مراجعه کنید. مضامین این حدیث را در آنجا منتشر می یابید که برخی صحیح و برخی سقیم است.

نویسنده مقاله در ادامه گوید: کارشناسان علم رجال نیز آشکارا به کذب این خبر شهادت داده اند،^{۵۶} ولی بنده در رجال نجاشی درباره کذب این خبر چیزی نیافتم. آری! نجاشی درباره مفضل بن عمر، به تضعیف وی پرداخته است و کتاب های او را غیرقابل اعتماد می داند، ولی در این باره که این روایت از کتاب های او باشد، چیزی نیاورده است، همچنان که عدم اعتماد بر یک کتاب، دلیل بر کذب آن نیست و محقق بحارالانوار نیز همان طور که در مقاله آمده است، به دفاع از مفضل پرداخته است.

در سند حدیث شخص فاسدی مثل محمد بن نصیر و عمر بن الفرات است که سند حدیث را به شدت مخدوش می کند، ولی فقراتی از آن که با ادله دیگر موافق است، برای تأیید مناسب است.

۹. در کتاب *دلائل الامامة*، نوشته محمد بن جریر طبری شیعی (م قرن چهارم یا پنجم)، از امام صادق (ع) آورده است: «و کان سبب وفاتها ان قنفذاً مولی عمر لکرها بنعل السیف (لکز: ضربه بجمع کفه فی صدره و نعل السیف: الحديدة التي فی اسفل جفنه: المصباح المنیر) بامر فاسقطت محسناً...؛ یعنی سبب وفات حضرت فاطمه (ع) این بود که قنفذ که فرمانبردار عمر بود، به فرمان عمر با دسته ته غلاف شمشیر به شدت بر سینه حضرت زد و او (محسن) را سقط کرد».^{۵۷}

نویسنده مقاله پس از ذکر این حدیث، برای تضعیف آن به این جمله بسنده کرده است که: درباره کتاب *دلائل الامامة* نیز سخن بسیار است که این مختصر جای آن نیست. سپس در پاورقی به رساله برخی فضلا که در دست چاپ است حواله داده‌اند.

از مطالب پیشین مشخص شد که اعتبار فقهی یک کتاب در مباحث فقهی، غیر از اعتبار آن در مباحث تاریخی است و علم تاریخ چون علم تعبیدی نیست، باید از هر قرینه و روایتی که می‌تواند یک طرف جریان را تقویت کند، بهره گیرد نه آنکه هر جا با سلیقه‌اش مناسب نبود، با یک عبارت مبهم و حواله به مجهول، مسئله را مشکوک و ضعیف وانمود کند.

به هر حال، سند این روایت که در کتاب *دلائل الامامة* آمده است، نسبت به بسیاری از روایات دیگر، قوی‌تر و قابل توجه است. اینها احادیثی بود که در مقاله درباره وفات حضرت محسن بعد از پیامبر ﷺ ارائه شده بود و هر محقق منصفی با مشاهده آن، به جریان سقط در اثر جنایات ستمگران حداقل گمان پیدا می‌کند که با انضمام مطالب بعد، حتماً سبب اطمینان یا یقین خواهد شد و اینک به برخی دیگر از روایات که در مقاله نیامده است و نشان از عدم استقصاء نویسنده دارد، اشاره می‌شود.

۱۰. مسعودی، مورخ نامدار اسلام در کتاب خویش می‌نویسد: «فهمجوا علیه و احرقوا بابیه و استخرجوه منه کرهاً و ضغطوا سیدة النساء بالباب حتی اسقطت محسناً و اخذوه بالبیعة؛ به خانه علی علیه السلام حمله کردند و درب خانه را آتش زدند و او را با زور از خانه بیرون آوردند و سرور زنان را با درب چنان فشردند که محسن را سقط کرد و از علی علیه السلام بیعت گرفتند».^{۵۸} می‌بینیم که این مورخ بزرگ قرن چهارم، جریان آتش زدن و فشار درب و سقط جنین حضرت فاطمه را به‌صراحت ذکر کرده است.

۱۱. شیخ صدوق در *امالی* از پیامبر اکرم ﷺ روایتی را نقل کرده است که حضرتش به مظلومیت اهل بیت بعد از خودش اشاره کرده است. از جمله فرمود: «و ولی ابنتی فاطمه فانها سیدة نساء العالمین فی الاولین و الاخرین و هی بضعة منی و هی نور عینی و هی ثمره فؤادی و هی روحی اللتی بین جنبی و هی الحوراء الانسیة ... و انی لما رأيتها ذكرت ما یصنع بها بعدی، کانی بها و قد دخل الذل بیتها و انتهکت حرمتها و غصبت حقها و منعت ارثها و کسر جنبها و اسقطت جنینها و هی تنادی: یا محمداه فلا تجاب ...»^{۵۹} و در ادامه روایت آمده است: «فتقدم علی محزونة مکروبة مغصوبة مقتولة فاقول عند ذلک: اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها و ذل من اذلها و خلد فی نارک من ضرب جنیبتها حتی التقت ولدها فتقول الملائكة عند ذلک: آمین».^{۶۰}

۱۲. علامه مجلسی^{۶۱} در بحار الانوار نامه‌ای را از عمر به معاویه نقل کرده است که در آنجا جریان هجوم به خانه را بازگو کرده است. وی گوید: «فرکلت الباب و قد الصقت احشائها بالباب تترسه و سمعتها و قد صرخت صرخة حسبتها قد جعلت اعلی المدینة اسفلها و قالت یا ابتاه یا رسول الله هكذا يفعل بحبیبتک و ابتکت، آه یا فضة الیک فخذینی فقد والله قتل ما فی احشائی من حمل و سمعتها تمخض و هی مستندة الی الجدار فدفعت الباب ... و اشتد بها المخاض و دخلت البیت فاسقطت سقطاً سماه علیّ محسنًا»^{۶۱} که خواننده گرامی، بنده را از ترجمه این مصائب دردناک معذور دارد.

۱۳. در کتاب *الخلافة والامامة* از مقاتل بن عطیه (م ۵۰۵)^{۶۲} آمده است: ابوبکر بعد از گرفتن بیعت برای خود، با تهدید و زور و شمشیر، عمر و قنفذ و عده‌ای را به خانه علی و فاطمه فرستاد. عمر هیزم جمع کرد تا خانه فاطمه را آتش بزند: «و لما جائت فاطمه لترد عمر و اصحابه، عصر عمر فاطمة خلف الباب حتی اسقطت جنینها و نبت مسمار الباب فی صدرها و سقطت مریضة حتی ماتت»^{۶۳}.

۱۴. ابن قتیبہ از دانشمندان نامی اهل سنت، می‌نویسد: «ان محسنًا فسد من زخم قنفذ العدوی، یعنی محسن در اثر فشار و ضربه قنفذ عدوی - هم‌قبیله عمر - (در شکم مادر) از بین رفت»،^{۶۴} ولی متأسفانه در کتاب *المعارف* فعلی، عبارت مذکور را این‌گونه تحریف کرده‌اند: محسن بن علی در کوچکی هلاک شد.^{۶۵}

۱۵. سید بن طاووس (م ۶۶۴) در زیارتی که برای حضرت فاطمه^{۶۶} ذکر کرده است، این جملات را آورده است: «و صلّ علی‌البتول الطاهرة ... المظلومة المقهورة المغصوبة حقها الممنوعة ارثها المكسور ضلعها، المظلوم بعلها، المقتول ولدها، فاطمه بنت رسول الله^ﷺ»^{۶۶} و این زیارتنامه، حتی اگر انشای جناب سید بن طاووس هم باشد - که بعید می‌نماید - باز دلالت می‌کند که مسئله قتل جناب محسن^{۶۷} چنان در زمان سید بن طاووس (یعنی قرن هفتم)، واضح و مسلم بوده است که آن را در زیارت حضرت ذکر کرده است.

اشتهار شهادت محسن^{۶۸}، میان شیعه به اعتراف فریقین

از کلام عده‌ای از علمای شیعه و اهل سنت مشخص می‌شود که جریان شهادت جناب محسن، از مسائل مشهوره میان شیعه است که مخالف و موافق، آن را می‌دانسته است.

۱. شیخ طوسی^{۶۹} گوید: «المشهور الذی لاخلاف فیہ بین‌الشیعة ان عمر ضرب علی بطنها - صلوات الله علیها - حتی اسقطت فسّمی السقط حسناً الروایة بذلک مشهورة عندهم»^{۶۷}.

۲. علامه مجلسی رحمته الله بعد از ذکر روایت «ان فاطمة رضی الله عنها صدیقه شهیده»، که در کافی به سند صحیح آمده است، گوید: خبر شهید شدن حضرت فاطمه از متواترات است و سبب آن این بود که چون خلافت را غصب کردند، قنغذ (غلام عمر) درب را بر شکم فاطمه کوبید و پهلوی حضرت شکست و جنینی را که پیامبر صلی الله علیه و آله محسن نام نهاده بود، انداخت. حضرت فاطمه رضی الله عنها به این جهت بیمار شد و در همین بیماری از دنیا رفت.^{۶۸}

۳. زبیدی (م ۱۳۰۵) در *تاج العروس*، ماده شبر گوید: «المحسن به تشدید السین، ذهب اکثر الامامیه انه كان حملاً فاسقطته فاطمة الزهراء لسته اشهر و ذلك بعد وفاة النبي صلی الله علیه و آله».

۴. مقدسی (م ۳۵۵) در *البدء والتاریخ*، در بیان اولاد حضرت فاطمه رضی الله عنها گوید: «و ولدت محسناً و هو الذي تزعم الشيعة انها اسقطته من ضربة عمر».

۵. علی بن یونس عاملی (م ۸۷۷)^{۶۹} قال: «ما رواه البلاذري و اشتهر في الشيعة انه حصر فاطمة رضی الله عنها حتى اسقطت محسناً».

۶. العمرى النسابة (زنده در ۴۲۵) در *المجدي*، ص ۱۲، در بیان اولاد امیر مؤمنان گوید: محسن را به حساب نیاورده اند، چون مرده به دنیا آمده «و قد ردت الشيعة خبر المحسن والرأسه؛ یعنی شیعه خبر محسن و لگد را روایت کرده اند» و من در برخی کتاب های اهل نسب، یاد محسن را دیدم، ولی خبر لگد را از جهتی که برایم قابل اعتماد باشد، ذکر نکرده بود!

۷. سخن ابن ابی الحدید معتزلی که جریان شهادت جناب محسن رضی الله عنه را به شیعه نسبت می دهد و از منفردات ایشان می خواند، گوید: «فاما الامور الشنيعة المستهجنة التي يذكرها الشيعة في ارسال قنغذ الى بيت فاطمة و انه ضربها ... و ان عمر اضغطها بين الباب والجدار فصاحت: و ابتاه يا رسول الله و القت جنيناً ميتاً ... لا اصل له عند اصحابنا و لا يثبت له احد منهم و انما هي شى تنفرد الشيعة بنقله».^{۷۰}

همان طور که مشاهده می شود، وی این حوادث و مصائب را به شیعه نسبت می دهد؛ یعنی این امور نزد شیعه چنان مشهور بوده است که آن را به صورت مطلق به ایشان نسبت می دهد [همان طور که دیگران چنین کرده اند].

ایشان به دلیل تصور یا تقصیر در تتبع - مثل نویسنده مقاله - درصدد القای تردید یا انکار آن برآمده است (که البته از امثال وی جز این متوقع نیست)، وگرنه بعد از اعتراف بزرگانی از مورخان اهل سنت؛ مانند ابن قتیبه (م ۲۷۶)، مقاتل بن عطیة (م ۵۰۵)، احمد بن محمد محدث کوفی (م ۳۵۷) و حتی مثل نظام (م ۲۳۰) از بزرگان معتزله، مجالی برای انکار باقی نمی ماند.

۸. ابن الصباغ المالکی (م ۸۵۵) در *الفصول المهمة* گوید: شیعه گوید که حسن و حسین برادری داشته‌اند به نام محسن که سقط شده است و معلوم است که مقصود شیعه از سقط این جنین، به وسیله کیست؟
۹. مجلسی اول - محمدتقی - (م ۱۰۷۰) بعد از نقل روایت «ان فاطمة ۷ صدیقه شهیده»، می‌گوید: «و شهادتها صلوات الله علیها کان من ضرب عُمر الباب علی بطنها ... والحکایة مشهورة عند العامة والخاصة و مفصلة فی کتاب سلیم بن قیس الهمالی و سقط بالضرب غلام (جنین ظ) کان اسمه محسن».^{۷۱}

سخن پایانی

آنچه نویسنده در پایان مقاله می‌نویسد «آنچه از این اخبار فهمیده می‌شود، نه تواتر لفظی است و نه تواتر معنوی و نه یقینی حاصل می‌شود و نه اطمینانی»، سخنی عاری از تحقیق است؛ زیرا بعد از آنکه به اعتراف نویسنده، قرائن قول مخالف ضعیف و نادرست بوده است، به‌ویژه که همه دواعی نزد مخالفان برای تحریف حقایق موجود است و بزرگانی از اهل سنت نیز بر سقط شدن جناب محسن ۷ در اثر ستم، گواهی داده‌اند و مسئله در نظر شیعه برخلاف نظر نویسنده که گوید بعد از سلیم، تا هزار سال جز یک نفر آن را نقل نکرده است، در ده‌ها کتاب از کتاب‌های شیعه و اهل سنت آمده است؛ همچنان که گذشت و از قرن‌های متمادی تاکنون، بیان شیعه مشهور و مسلم بوده است.

به همین دلیل، اگر شخصی از این قرائن، حداقل به اطمینان نرسد، باید در سلامت ذهن خویش تردید کند؛ زیرا وجود چنین قراینی به‌طور طبیعی باعث حصول اطمینان برای هر انسان منصفی خواهد شد. در ادامه یکی از مؤیدات این جریان ذکر می‌شود: در کتاب سلیم (م حدوداً ۷۶) آمده است که چون عمر در آن سال که از همه کارگزاران خود نیمی از اموالشان را مصادره می‌کرد، از قنفذ که یکی از کارگزاران او بود چیزی نگرفت. سلیم گوید: حضرت علی ۷ به من فرمود: می‌دانی چرا از قنفذ چیزی نگرفت؟ گفتم: نه. فرمود: لآته هوالذی ضرب فاطمة بالسوط حين جائت لتحول بيني وبينهم فماتت صلوات الله عليها و ان اثر السوط لفی عضدها.... سلیم گوید: به مسجد رفتیم؛ بنی‌هاشم، سلمان، ابوذر، مقداد، محمد بن ابی‌بکر و... حاضر بودند. عباس به علی ۷ گفت: به نظر شما چرا عمر قنفذ را معاف کرد و مثل دیگر کارگزاران از او چیزی نگرفت؟ در این لحظه حضرت علی ۷ به اطراف نگاه کرد و در حالی که اشک در چشمانش جمع

شده بود، فرمود: شکر له من ضربة ضربها فاطمة عليها السلام بالسوط فماتت و في عضدها اثره مثل الدملج ^{۷۲}.

در پایان، از خداوند متعال می‌خواهم همه ما را از لغزش‌ها و اشتباهات محفوظ دارد. همه ما را در راه دفاع از مکتب پرافتخار اهل بیت علیهم السلام موفق دارد و هر لحظه بر عذاب دشمنان ایشان بیفزاید و از حضرتش عاجزانه می‌خواهیم که در این عصر پر آشوب که دشمنان اسلام ناب محمدی و مکتب اهل بیت علیهم السلام کمر به القای شبهه و اغفال اذهان ضعیف و متوسط بسته‌اند، از طریق ما به اهداف خویش دست نیابند و جهان از اندیشه تابناک مظلومانه اهل بیت عصمت علیهم السلام که همان اسلام حقیقیه محمدیه است، بهره‌مند گردد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک: المحسن السبط، ص ۴۱.
۲. عمادالدین قرشی (م ۸۷۲) در عیون الاخبار و ر.ک: المحسن السبط، ص ۳۵.
۳. مسند طیاسی و ر.ک: المحسن السبط، ص ۳۶.
۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۹.
۵. علل الشرایع؛ امالی صدوق؛ معانی الاخبار و ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۸ و ۳۴۱.
۶. عیون الاخبار و ر.ک: بحار، ج ۴۳، ص ۲۳۸.
۷. فتح الباری از ابن حجر، ص ۲۶۴.
۸. الفصول المهمة، ج ۱، ص ۵۰؛ ابن قتیبة (م ۲۷۶) در المعارف؛ محمد بن اسعد جوزانی (م ۵۸۸)؛ محمد بن طلحة شافعی در مطالب الشمول؛ جمال‌الدین مزنی (م ۷۴۲) در تهذیب‌الکمال و دیگران؛ ر.ک: المحسن السبط در الفصل الثالث.
۹. ر.ک: الغدير، ج ۸، ص ۳۲۴.
۱۰. اشافعی، ص ۲۰۴ و ر.ک: غلامات فاطمة الزهراء، ص ۲۳۶.
۱۱. شهرستانی (م ۵۴۸) در الملل والنحل؛ صفدی در الوافی بالوفیات، ج ۶ ص ۱۷ و ر.ک: المحسن السبط، ص ۱۲۱.
۱۲. ر.ک: دلائل‌الصدق، ج ۳، ص ۴۵.
۱۳. همان.
۱۴. دیوان حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۷۵ و ر.ک: الغدير، ج ۸، ص ۸۵.
۱۵. ذهبی (م ۷۴۸) در میزان‌الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ابن حجر (م ۸۵۲) در لسان‌المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸ و ر.ک: مقاله مذکور.
۱۶. شرح ابن ابی‌الحدید (م ۶۵۶)، ج ۱۴، ص ۱۹۲؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۳۵۱ و ج ۸، ص ۶۲ (چاپ کمپانی).
۱۷. طبرسی (م ۵۴۸) در احتجاج.
۱۸. شهرستانی در الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷ و ر.ک: مقاله مذکور.
۱۹. المعارف، نسخه اصلی به نقل از ابن شهر آشوب در المناقب، ج ۳، ص ۱۵۹.
۲۰. حسین حمدان خصیبی، الهدایة الکبری، مؤسسة‌البلاغ، بیروت، لبنان.
۲۱. علی بن حسین مسعودی، اثبات‌الوصیة، ص ۱۴۳.
۲۲. ر.ک: المحسن السبط، البدأ والتاریخ.
۲۳. ابوعبدالله الذهبی، میزان‌الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹ و لسان‌المیزان، ج ۱، ص ۱۱۱.
۲۴. جعفر بن محمد بن قولویه، کامل‌الزیارات، مؤسسه نشر اسلامی، ج ۲، ص ۱۰.
۲۵. همان، ج ۲، ص ۱۳.
۲۶. ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین، معانی الاخبار، ج ۱، ص ۲۵۰.

طریق

سال هشتم - شماره ۳۱ - بهار ۱۳۸۹

۲۷. ابوالحسن محمد بن احمد الملطی، *التنبیه والرّد*، المكتبة الزهریه، القاهرة، ج ۱، ص ۲۵.
۲۸. محمد بن جریری طبری، *دلائل الامامة*.
۲۹. مجموعه نفیسة نشر مكتبة آیت الله النجفی.
۳۰. ابوعبدالله محمد بن النعمان، *الاختصاص*، ص ۱۸۵.
۳۱. *المجدي*.
۳۲. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶.
۳۳. *الامامة والخلافة*، ص ۱۶.
۳۴. *الاحتجاج*، ج ۱، ص ۱۰۹.
۳۵. الشیخ الطبرسی، *تاج الموالید*، ج ۱، ص ۱۲.
۳۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۵۹.
۳۷. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۵.
۳۸. *النعم المقیم*.
۳۹. *كشف المراد*، ص ۵۱۱.
۴۰. *ارشاد القلوب*، ج ۲، ص ۱۴۵.
۴۱. *الاقبال*، ص ۱۰۰.
۴۲. *الفصول المهمة*.
۴۳. *الصراط المستقیم*، ج ۳، ص ۱۲.
۴۴. *المختصر*، ص ۱۰۹.
۴۵. *تأویل الآیات*، ص ۸۴۰.
۴۶. *روضة المتقین*، ج ۵، ص ۳۴۲.
۴۷. *مرآة العقول*، ج ۵، ص ۳۲۷ و جریان مذکور در *بحار الانوار*، ج ۴۳، ص ۳۱۸ مفصل آمده است.
۴۸. *تاج العروس*، مادة شبر.
۴۹. *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۳۲.
۵۰. ر.ک: *بحار الانوار*، ج ۲۸، ص ۲۶۴-۲۷۰.
۵۱. *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۷ و ۲۷.
۵۲. در *تأویل الآیات* نوشته سیدشرف الدین (م ۹۶۵) و *بحار الانوار*، ج ۲۸، ص ۶۱ از *کامل الزیارات* نقل شده است.
۵۳. *کامل الزیارات*، ب ۱۰۸، ۳۳۲ و ۳۳۵ و ر.ک: *بحار الانوار*، ج ۲۸، ص ۶۴.
۵۴. *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۱۴.
۵۵. همان، ص ۱۹.
۵۶. *رجال نجاشی* (م ۴۵۰) و امام خمینی، *ثلاث رسائل*، ص ۶۰.
۵۷. ر.ک: *بحار الانوار*، ج ۴۳، ص ۱۷۰.
۵۸. *اثبات الوصیه*، ص ۱۴۳.

۵۹. ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳.
۶۰. همان، ص ۱۷۳؛ این حدیث را دیلمی (م قرن هشتم) در ارشادالقلوب و حسن بن سلیمان حلی (م قرن نهم) در المختصر و حتی حموی از اهل سنت (م ۷۳۰) در فرائدالسمطين به سند خود از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند.
۶۱. بحارالانوار، ج ۸، کمپانی، ص ۲۳۱.
۶۲. الخلافة والامامة، ص ۵۰۷، چاپ بیروت، با مقدمه دکتر حامد حنفی داود.
۶۳. ر.ک: فاطمة الزهراء، تألیف آیت الله رحمانی، ص ۷۸۰.
۶۴. ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۸ از المعارف ابن قتیبه و بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۳.
۶۵. المعارف، ص ۹۲؛ خلافت علی بن ابی طالب.
۶۶. الاقبال، ص ۱۰۰ و ر.ک: بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۲۰.
۶۷. تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶.
۶۸. مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۲۷.
۶۹. الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲.
۷۰. شرح نهج البلاغه و ر.ک: بحارالانوار، ج ۸، ص ۶۱ (کمپانی).
۷۱. روضة المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲.
۷۲. ر.ک: بحارالانوار، ج ۸ (کمپانی).